

**MARVEL**

**5**

**PARENTAL  
ADVISORY!  
NOT FOR KIDS!**

# JESSICA JONES

KELLY THOMPSON  
MATTIA DE IULIS

## BLIND SPOT



2013  
MEXE 19

دورنام

[dorname.ir](http://dorname.ir)

کاری از: کیوان داوود

PARENTAL  
ADVISORY

زمان: هنوز زمان حال  
مکان: هنوز بد

یکی از چیزهای خوب در مورد  
من اینه که مردم همیشه منو  
دست کم می گیرند.

در هر زمینه.

مثل قدرت  
واقعی.



توهین آمیزه...  
ولی می دونید چیه؟  
قبولش می کنم. برنده  
شدن رو آسون تر می کنه.

هنننگگگاااا!



...همیشه باید  
این کارو بکنی؟

آره.

آآم... پس چرا  
اینقدر منتظر  
موندی؟



خوب، قدرت های  
دیا، و قدرت های تو  
و جرد دیگه ظاهرا واقعیت  
رو تغییر می دن.

پس اگه جلوی  
اون زنجیرها رو پاره  
کنم، اون زنجیرهای  
کلفت تری رو احضار می کنه.  
و کی می دونه چه اتفاقات  
دیگه ای ممکنه بیفته.

اوه. آره.  
منطقی به نظر  
می رسه.





ولی... همینطور  
که دارم با این گره ها کلنچار  
می روم. دارم به این فکر می کنم  
که شاید بتونی با تغییر در واقعیت  
دست خودتو باز کنی، درست  
نمی گم؟

فکر نمی کنم  
اینطور باشه... این قدرت... به  
نظر نمی رسه که کارکردش برای من  
مثل کارکردش برای اون باشه. من  
نمی تونم کنترلش کنم. به نظرم در تنها  
موردی که من کنترل دارم اینه که  
کندهایی که اون زده پاکسازی  
کنم.

اولین باری که این  
کار رو کردم تصادفی بود.  
همون کاری که برای  
دیا کردم.

چرا همیشه آدم بدا تو استفاده از  
سلاح های مرکبار ماهر ترند؟ خیلی  
آزاردهنده است.



لعنتی! دیا  
تو زنده ای!

...سلام جرد.  
سلام دیا. فکر  
نمی کردم اینجا باشی.

آ-آره...  
من از حقه نامرئی  
شدن استفاده  
کردم.

امیدوار بودم  
همین کارو بکنی. من  
بهت افتخار می کنم.  
حالت خوبه؟

...تا حالا  
تو زندگیم تا این  
حد خوب نبودم.

به دنیای  
قدرت های ماورایی فکر کنم بتونی  
خوش اومدی. کمک کنی از شر این  
طناب ها خلاص بشم.



نه! اون باید از اینجا بره بیرون. تا جایی که  
می تونه باید از اینجا دور بشه. جرد تا اون  
زنده است ولش نمی کنه. فقط  
به این موضوع فکر می کنه.

هر کاری تا  
حالا کرده برای رسیدن  
به اون و کشتنش.

می دونم.  
ولی دیا آدم خوبی  
و نمی خواد به جرد پلید  
این اجازه رو بده که روند کشتن  
زن های سرشناس رو بده  
صرفاً بخاطر اینکه می تونه  
خودشو پنهان کنه، درست  
می گم دیا؟

...بله.



ممنونم.  
خوب، جرد،  
اینجا چطور  
اتفاق افتادند؟



من متأسفم  
دیا. بخاطر همه  
چیز.

زمان: قبل تر  
مکان: منجتن

"من... ما یه روز بیدار شدیم  
ومتوجه قدرت های دیا شدیم.  
ولی برای من کنترل قدرتم  
مثل اون ساده نبود.

"و من... من حس نمی کنم  
...اون احساسی که فکر  
می کردم بهم نداد... قدرتمند.  
تحت کنترل، بهتر.

"و از عصبانیت من کم  
نکرد.

"من از خودم خیلی  
متنفر بودم.

"من آرزو کردم... بتونم از تمامی  
چیزهای بدی که در وجودم هست  
خلاص بشم... و فقط چیزهای خوب رو  
حفظ کنم...

"به نظرم... فکر کنم  
این آرزوی من خیلی  
قوی مطرح شد.

**ГРАДАННННН!**

S  
C  
H  
R  
R  
I  
P  
P  
P



”و این بدترین کاری بود که تا حالا انجام دادم.

”اون بدترین چیزهای وجود منه. اون نفرت انگیزه. اون مزخرف ترین افکار و گرایشات منو داره...همشونو...”

باشه.  
باشه. بذار چند تا  
خونه برگردیم عقب.

جرد... اگه نسخه  
پلید تو می خواد دیا  
رو بکشه، چرا این زن های  
دیگه رو می کشه؟

دیا دازه حالش بد می شه.  
نمی شه اونو به این خاطر  
سرزنش کرد. این موضوع  
ده برابر پیچیده تر شد.

...و تنها چیزی  
که می خواد اینه که  
تو رو بکشه دیا.  
متاسفم.

...

بعضی از اونها  
زن هایی مثل تو و السا  
هستند که اون فکر می کنه به  
دیا کمک کردند، و فکر می کنه  
باید سر جاشون نشونده بشن.  
من تا این حد می دونم.

بقیه زن هایی  
هستند که بهش توهین  
کردند... به ما... یا در مسیر  
ما قرار گرفتند. مثل اسکین  
و خرگوش سفید و حتی  
خانم واتسون.

سر جاشون بشونه.  
ای... جای تعجب  
نداره.

حالا که صحبت  
از اسکین و خرگوش  
سفید شد... چرا نجاتشون  
ندادی؟

من از  
کارهایی که می کردم  
اطلاعات کافی نداشتم. یعنی  
...ما مثل هم نیستیم... من  
نمی دونم اون دقیقا چطور فکر  
می کنه. ولی وقتی شک کردم  
که قضیه اسکین و خرگوش سفید  
می تونه کار اون باشه،  
تعقیبش  
کردم...

...سعی  
کردم خرابیهاشو  
درست کنم.

می دونی چرا اینقدر  
دلش می خواد دیا را  
بکشه؟ چیزی هست  
غیر از واضحاتی مثل اینکه  
اون یه عوضی تمام عیاره که  
مشکل کنترل دازه؟ چیز  
که ما نمی دونیم؟

...نه.  
م-من  
نمی دونم.

باید بیشتر از  
این به عمق بری جرد.  
می دونم نمی خواهی وارد  
دنیا دهنی اون بشی، ولی  
تو آدمی هستی که بهترین  
شناخت رو ازش داری... یه  
زمانی خود تو  
بوده.

حتی اگه از  
اون احساسات  
متنفر باشی، اونها  
زمانی به تو تعلق  
داشتند. باید به عمق  
بری و جزئیاتی رو که  
لازمه بدست بیاری.

تو این  
فاصله...

# BOOM

همونطور که گفتم،  
اینکه مردم قدرت منو  
دست کم می گیرند  
چیز خوبیه.

ممکنه ما زیاد شبیه  
هم نباشیم، ولی با هم  
قراره دنیا رو نجات  
بدیم...

...حداقل کلی از اون زن هایی  
که نمی دونند اون تو هر گوشه ای  
کمین کرده تا اگه از لبخندشون  
خوشش نیومد جوشونو بگیره،  
نجات پیدا می کنند.





پس. وقت خودمونو  
با چه چیز بی اهمیتی داریم  
تلف می کنیم؟

سر من شلوغه.  
شاید بتونید تصور  
کنید.

این یکی رو  
نادیده می گیرم.

فکر کنم  
می تونستی بگی  
که من مشکل تغییر  
واقعیت دارم.

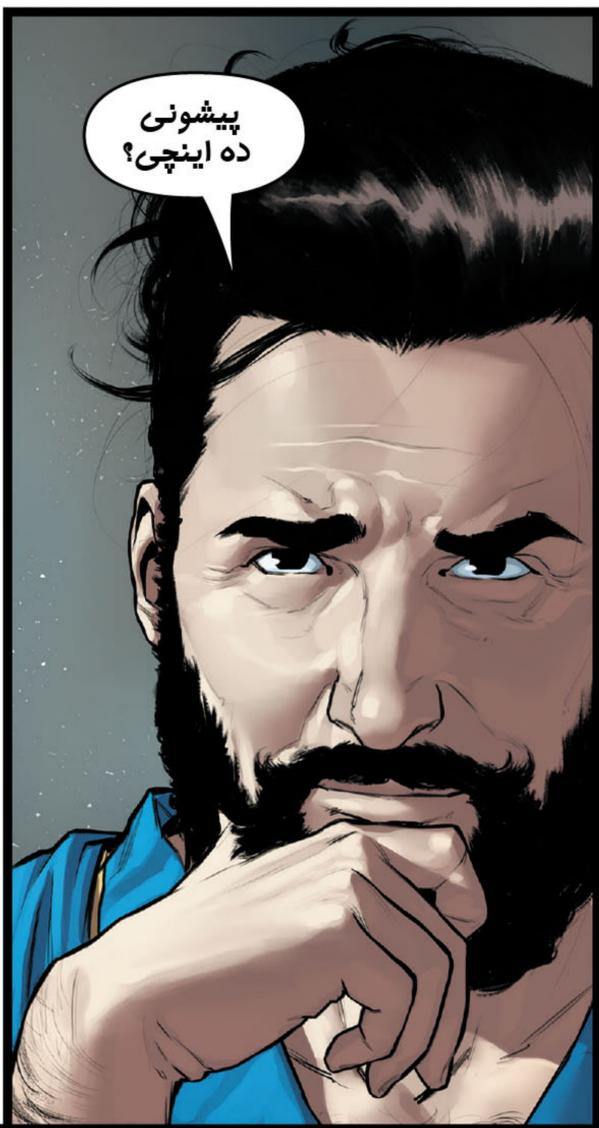
دوست کوچیکت  
اینجاست؟ آره  
شناختمش.



دقیقاً به همین  
دلیل دنبال موضوع رو  
گرفتم. و به کمکت نیاز دارم.  
بهتر بگم اونها به کمکت نیاز  
دارند. اونها به آموزش نیاز دارند.  
اونها نیاز دارند که کنترل  
قدرت خودشونو یاد  
بگیرند.

که آخر کار  
پیشونیشون ده اینچ  
نش... یا اینکه دو تیکه  
نشن.





پیشونی  
ده اینچی؟



یه چیزی...  
شاید یه استعاره باشه...  
یا، نمی دونم. گوش کن.  
موضوع اینه که می خواهی قبل  
از اینکه این تغییردهنده واقعیت  
به سطوح بالاتری برسه  
کمکمون کنی؟

بیا این  
یکی رو قبل از  
اینکه شاید و چیزای  
دیگه در بیاره بشونیم  
سر جاش.



من از شاخک  
متنفرم.

کی متنفر  
نیست؟



**BEEP**

یه  
دوست.  
با کی  
داری تماس  
می گیری؟

داری می ری،  
مگه نه؟ نمی خوام از  
اینجا بری. اگه جرد پلید  
ما رو پیدا کنه چی؟

پیدا نمی کنه.  
اگه پیدا هم بکنه این  
مکان مثل یه قلعه است.  
تازه من نیروی کمکی  
هم خبر کردم.

السا بلاداستون  
یادته؟



دیا، نمی خوام  
بترسونمت، ولی نتیجه  
این کار دامنت رو می گیره.  
ممکنه کشتن من سخت  
باشه، ولی ابرمشت های تو  
چیزی نیستند که در برابر  
قدرت تغییردهنده واقعیت  
کاری از دستشون بر بیاد.

چرا؟ چرا  
آقای استرنج نمی تونه  
این کارو انجام بده؟ چرا  
نمی تونیم به انتقام جویان  
خبر بدیم؟

تجربه دردناک  
شخصی من اینو نشون می ده  
که اگه شیطانی مثل جرد تو  
زندگی تو هست، یا باید خودت  
باهاش مواجه بشی یا همیشه  
در فرار باشی.

این به اون معنی  
نیست که نمی تونی  
کمک داشته باشی. تنها راه  
ادامه دادن اینه که مسئولیت  
کار خودت رو به عهده بگیری  
...و روی پات بایستی.



تو از اون قویتری  
و ازت می خوام اینو  
درک کنی دیا. می خوام  
بهش مسلط بشی.

...



وگرنه له می شیم.



فکر نمی کردم  
که من تنهایی باید  
بچه داری بکنم جونز. بهم  
از این بابت مدیونتی.

هی. هی.  
قرمز! پاهاشو  
نگاه کن... چقدر  
جذابند!

فکر کنم  
تو یه پا انسانی.  
ارز... پا-مار.

آره. من  
هم اینطور فکر  
می کنم.



یه کلمه  
حرف نامربوط دیگه در  
مورد من بزنید. اون دم های  
عوضی شما رو به هم گره  
می زنم و

ووی.

... فکر کنم  
عاشق شدم.



برای من اهمیتی نداره  
خانم بلاداستون. این کار  
به تمرکز خیلی بالایی  
نیاز داره.

مارهای  
عوضیت شروع  
کردند.

بی شک  
همینطوری. ولی  
سعی کنید شان خودتونو  
با اونها برابر نکنید.

پفت. شان.  
بهت سطح  
رو نشون می دم.

این یه لطفه  
جونز. هر نقشه ای  
کشیدی، بهتره ارزشش  
رو داشته باشه.



خیلی خوب دیا. می تونی ببینی  
قدرت و تمرکز و اراده در آن واحد  
چقدر مهم هستند؟ باید اراده کنی به  
واقعیت تبدیلیش کنی، ولی بدون  
شفافیت ذهن برای تمرکز روی اون  
کلا به هم می ریزه.



آره... آره.  
دارم می بینم.

من نه.  
نمی تونی مثل  
توی فیلم ها با قدرت  
جادویی درک نحوه  
کنترل رو به ما منتقل  
کنی؟

از فیلم ها  
متنفرم.



... من  
می بینم.

زمان: سه شنبه، ساعت ۷:۰۷ بعد از ظهر  
مکان: تفرجگاه ایست ریور پارک



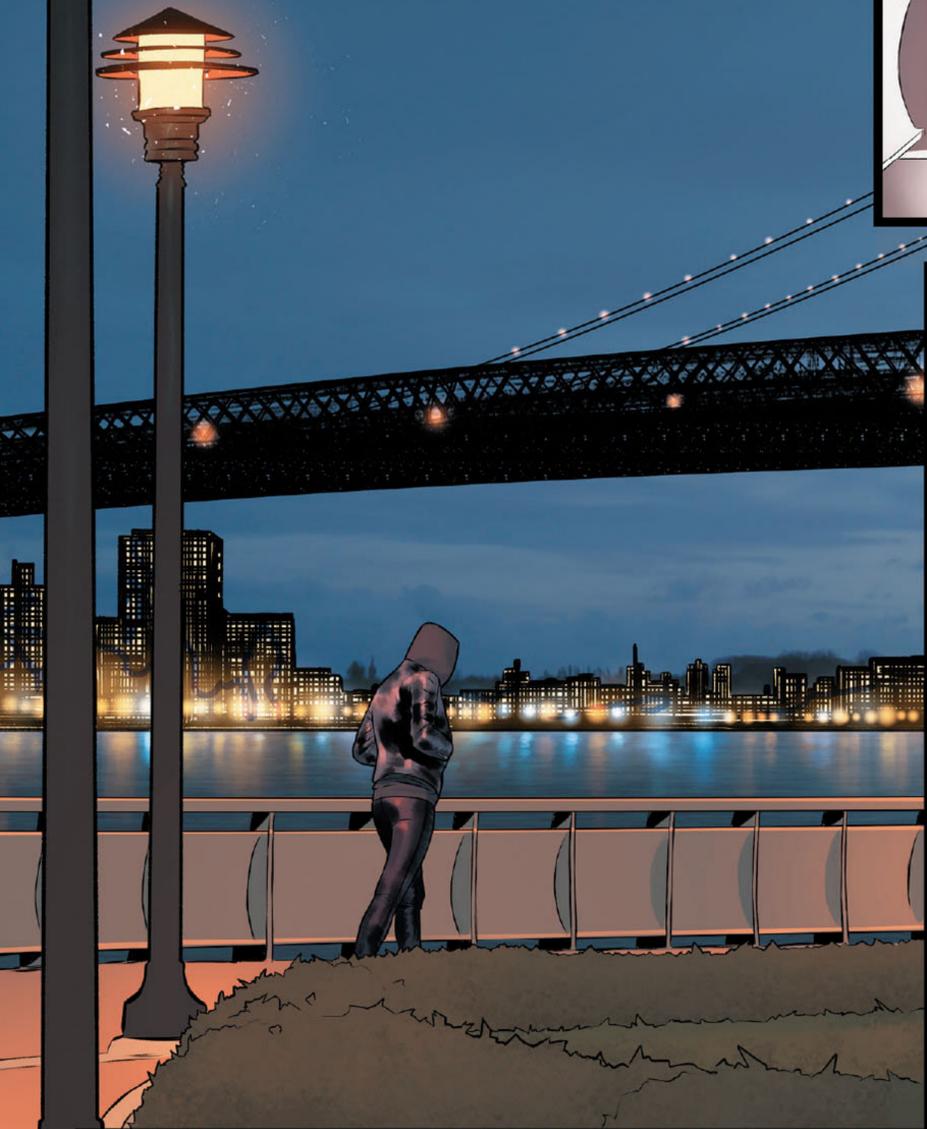
دست ها بالا!



شما  
دستگیر  
می شید.

مأمور نایت،  
وثنی باهاتون تماس  
گرفتم، دقیقا این برخورد  
رو انتظار نداشتم...

خوب، گفتم،  
بزرگه، فکر کردم  
لیاقت بزرگه... برخورد  
بزرگه.



دیا اسلوانی.  
فعلا برای شروع...  
دستگیر می شید. بعد از  
اینکه رفتی زندان تصمیم  
می گیریم با شما چکار  
کنیم.

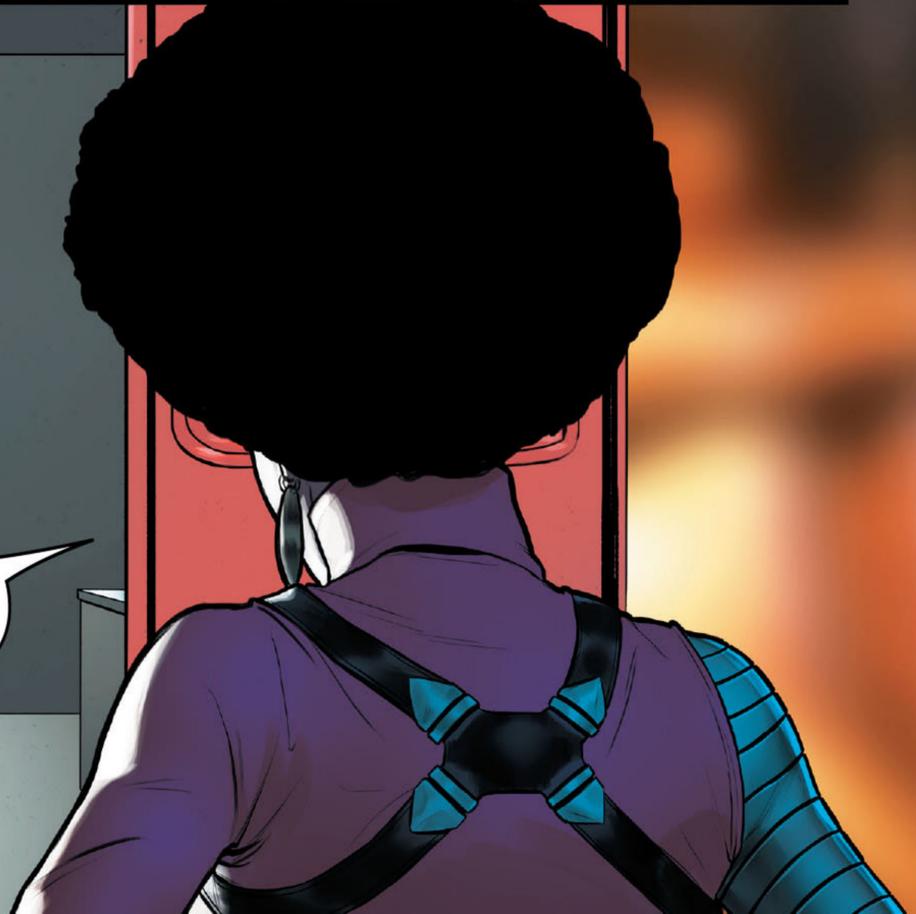


باید این  
آدم ها رو از اینجا  
دور کنید. خیلی زود  
اوضاع اینجا به هم  
می ریزه.

بذار من  
نگران اون موضوع  
باشم خانم  
اسلوانی.

جسیکا بهم  
گفته بود اخلاق  
نداری.

آره، خوب،  
از یه قماشیم که  
همدیگه رو درک  
می کنیم.



تو پنهان شدن  
از دست من خیلی  
خیلی هوشمندانه عمل  
کردی...

...ولی باید  
می دونستی که  
هرگز از پیدا کردنت دلسرد  
نشدم دیا...

پس باید  
بهت بگم خبر  
بدی برات  
دارم...



...هنوز باید بگردی  
پسر.

**BOOM**

**KR-KRASH**

سر جات  
بمون جرد. زندگیت  
در نقش یه ابرشرور  
به پایان رسیده.

برعکس  
خانم جونز.  
تازه شروع  
شده.

هنن...

FWOOOSH

خانم جونز.  
من قبلاً به بار تو  
رو کشتم. فکر می کردم  
درستو یاد گرفتی.

ولی تحت تأثیر  
قرار گرفتم که هنوز لباس  
ابر قهرمانی به تن داری...  
شاید تو این فقره زیادی  
داری اعتراض می کنی  
هاه؟



و یه زن  
چکمه پوش.

اوووووووف!

FOOMP

این برای  
اینکه مثل یه  
عوضی ترسوی  
از پشت سر بهم  
شلیک کردی!

POW

شاید هم  
می خواستم دنیا  
تو رو در حالی ببینه  
که یه زن با مایو شنا  
لهش می کنه.

حالت خوبه  
جونز؟

قبلاً  
بعتر هم بودم.  
محکم تر بزنش  
لطفاً.

هر چی  
تو بگی  
عزیزم!

POW



هرزه های  
آشغال. نمی دونید  
کی تسلیم بشید.

این چه  
کوفتی بود؟!؟

ولی اگه  
نمی خواهی کوتاه  
بیایی، چگونه غرق  
بشی؟

POW  
BOOM



POW  
BOOM

SPLASH

باید رو  
لاف زدنت کار  
کنی بچه.

بی خیالی  
کامل منو تصور  
کردی؟



هرگز نباید در  
مورد تو از گلوله استفاده  
می کردم. زیادی سریع. باید  
عذابت می دادم. باید بیشتر  
لذت می بردم.

<هرک> مردایی  
مثل تو همیشه <هرک>  
با سرعت <هرک> مشکل  
دارن.

هنوزم  
شوخی  
می کنی.



می خواهی چیزی بگی؟ سعی کن چیز خوبی بگی، چون آخرین کلمات تو خواهند بود.

<هررک>  
حالت <هررک>  
خوبه؟ <هررک> زیاد خوب به نظر نمی رسی.



تو چی... صبر کن... من...



نه... چی... کار کردی؟!>

من نه، پسر گنده. <کافه> دیا. ببین... ما همه فکر می کردیم که مشغولیت ذهنی آزاردهنده تو در مورد دیا انگیزه زیادی برای تو ایجاد کرده بود پیداش کنی. <کافه> ولی دیا متوجه این موضوع شده بود.

اون چیزی رو فهمید که تو قبلا می دونستی... که چون اون بوده که این قدرت ها رو بهت داده... پس می تونه...



... همه رو پس بگیره.

آره خودشه.

نه.

چرد نوبت تونه. همونطور که توافق کردیم... باید دوباره جذبش کنی.

من... من نمی خوام. نمی خوام این همه گند و کثافت دوباره برگرده درون من. بهش نگاه کن... چرا می خواهی پسش بگیرم.



می دونم نمی خواهی، ولی باید این کارو بکنی.

چرا؟! اگه می تونستی همه چیزهای بدتو بریزی دور، این کارو نمی کردی؟

چرا.

پسش می گرفتی؟

اصلاً.



نکته همینجاست... خیلی وسوسه انگیزه. هر کسی این آرزو رو داره. ولی ساز و کار دنیا اینجوری نیست. هیچ چیز جادویی بیرون تو وجود نداره... تو می تونی با جادوی باطنی به شخص بهتری تبدیل بشی.

ولی تو می تونی! این اتفاق افتاد! و عاملش من بودم!

ولی تو چیزی یاد نگرفتی چرد.



تو اون آشغالی که سمی بود از بدنم کشیدی بیرون، ولی یاد نگرفتی که چرا مسموم بود. تو کار سختی که باید انجام می دادی تا مطمئن بشی دوباره به این دام نمی افتی انجام ندادی.

ولی... نباید اینطوری تموم بشه.



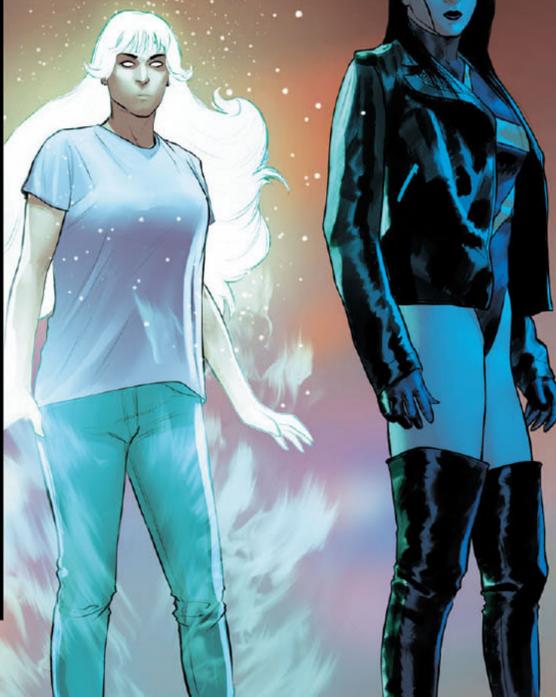
پس باید اینو بگم، که خیلی کلیشه ای و تکراریه، ولی به دلایلی کلیشه شده... اونهایی که از تاریخ چیزی یاد نگرفتند، محکوم هستند تا اونو تکرار کنند. احتمال این هست که دوباره به شخصی مثل اون تبدیل بشی.

...

و حتی اگه در مورد موضوع دیگه اشتباه کرده باشم... اینجا اینطور نیست.

...ولی حتی اگه اشتباه هم کرده باشم، فکر کنم همه ما می دونیم که یه انسان شرور با قدرت زیاد چه لطمه هایی رو می تونه به دنیای اطرافش وارد کنه. هر روز شاهدش هستیم. نمی شه بذاریم اونطوری بشه.

باید بکشیش به داخل خودت و قبول کنی که تمام اون زباله ها بخشی از تو هستند. یا حداقل بخشی از گذشته تو بودند، و باید یاد بگیری که بهتر باشی. این تنها راهشه.

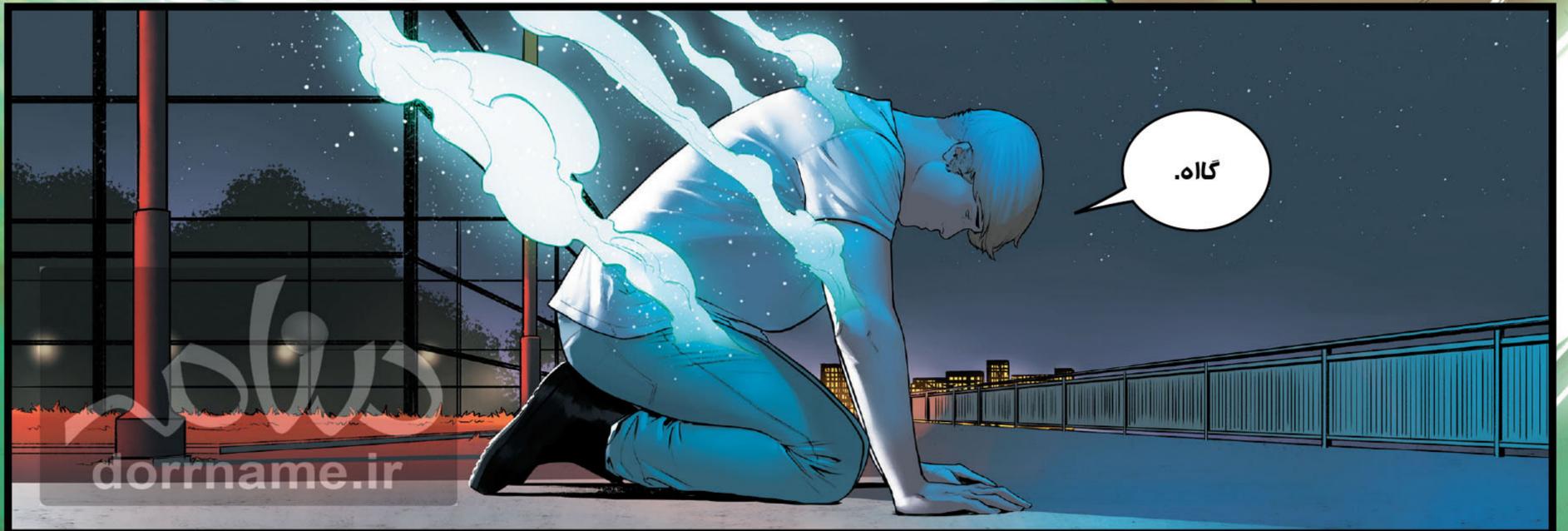




نه. نه.  
تو نمی تونی  
این کارو بکنی!  
اون داره دروغ  
می گه!

نه. ایگاش  
اینطور بود. ولی  
اون دروغ  
نمی گه.

No!!!



گاه.

پس...هیچوقت نمی فهمی کسی که میستی گفت تو محل مرده ها بیدار شده، کی بوده.

نه.

آره. اسکین و خرگوش سفید.

واو. تو فکر می کنی با جذب جرد پلید تونستیم جلوی جرم رو بگیریم.

ممکنه. تغییر واقعیت اگه پیچیده نباشه، هیچی نیست.

ممکنه برای جرد اتفاق بیفته؟

نمی دونم. شرایط مشخصاً پیچیده تر شده...ولی اون جون چند نفرو نجات داد، و این مسئله ای نیست که از نظرها پنهان بمونه. به علاوه، پرونده قتلی الان وجود نداره...پس موضوع جالب تر خواهد شد.

یه دونه بهم مدیونی جونز.

فکر می کردم بی حساب شدیم.

اصلاً اینطور نیست.

لعنت. اون مثل آدمهاییه که طلبشونو وصول می کنند.

و تو دیا، عزیزم...خوشحالم که زنده موندی. دیگه نزدیکی من پیدات نشه.

الان چیکار می کنی؟

به نظرم به سمت شمال کشور برم. اونجا آروم تر بود و من به این آرامش نیاز دارم. ولی دکتر استرنج بهم گفته که هفته ای یک بار جلسات تمرین مراقبه رو تو شهر بگذرونم.

خوبه. این طرح برات خوبه.

جسیکا...من می خواستم بگم تشکر برات کافی نیست ولی به هر حال ازت ممنونم.

من مطمئن نیستم که برای چی می خواهی ازم تشکر کنی. این همه سال من نتونستم کاری برات بکنم و تو رو اسیر جهنم خودت کردم...و بدترین ترس هات مجسم شدند.

خوب. حدس می زنم در نهایت وضعیت من و جرد با هم فرقی ندارند.

نمی تونستم فقط فرار کنم...باید یاد می گرفتم، باید رشد می کردم. اگه این نبود پس چی بود؟ تو منو نجات دادی. این چیزی نبود که فکر کنم بهش نیاز دارم، ولی آیا هرگز این بوده؟

ما تو درک نیازهامون بدترین نیستیم؟

خوبه، اینی که گفتی خیلی به هدف نزدیک بود.

...قابل نداشت. حالا برو گربه ات رو برگردون.

زمان: سه شنبه، ساعت ۹:۲۲ بعد از ظهر  
مکان: الایس اینوستیگیشنز

پرونده دیا اسلوانی بالاخره بسته شد. اون سال ها نتونستم کاری براش بکنم. و از اون زمان تا حالا پرونده اش مثل دونه ریگی تو کفشم مونده بود.

حتماً، من باید به سرم تیر می خورد و بلاهای دیگه ای سرم می اومد... تا این ریگه از کفشم بیاد بیرون، ولی در نهایت همه چیز درست شد.



همه این قضایا با نقاط کوری شروع شدند که سورپرایزهای بدی بودند. شاید اینطور فکر کردن ساده لوحانه باشه.

ولی شاید یه چیز بد از زاویه ای خاص یه چیز بد به نظر بیاد. شاید از زاویه ای دیگه یه چیز کاملاً متفاوت باشه.



این پرونده به جا زیر دستم اومد. یعنی نقاط کور دیگه ای هم تو زندگی من بوده، بزرگتر از لوک کیچ؟ یا دخترم دنی؟

لوک کیچ... چرا بچه من تو رختخوابش نیست؟



اوه، برنامه خواب اولین چیزی بود که پرید.

من دیدم. اخبار رو. دلمون برات تنگ شده بود.

تو هم با این صراحت می تونی بگی چقدر دلت براشون تنگ شده؟ آیا این چیزها ممکنه دوباره باعث بهم خوردن همه چی بشه؟

شاید اگه وانمود کنم که برام ارزش کمتری دارند، کائنات متوجه نشن که چیزی برای دوست داشتن دارم.

شاید در اون صورت نخوان اونهارو ازم بگیرند.



...منم دلم براتون تنگ شده بود.



باید راجع به لباس هم حرف بزنیم؟ فکر می کنم باید راجع بهش حرف بزنیم. یا حداقل با خودمون ببریم خونه.

باهامون میاد خونه.

ولش کنید. شرط می بندم سورپرایز خوبی تو راهه.



# JESSICA JONES

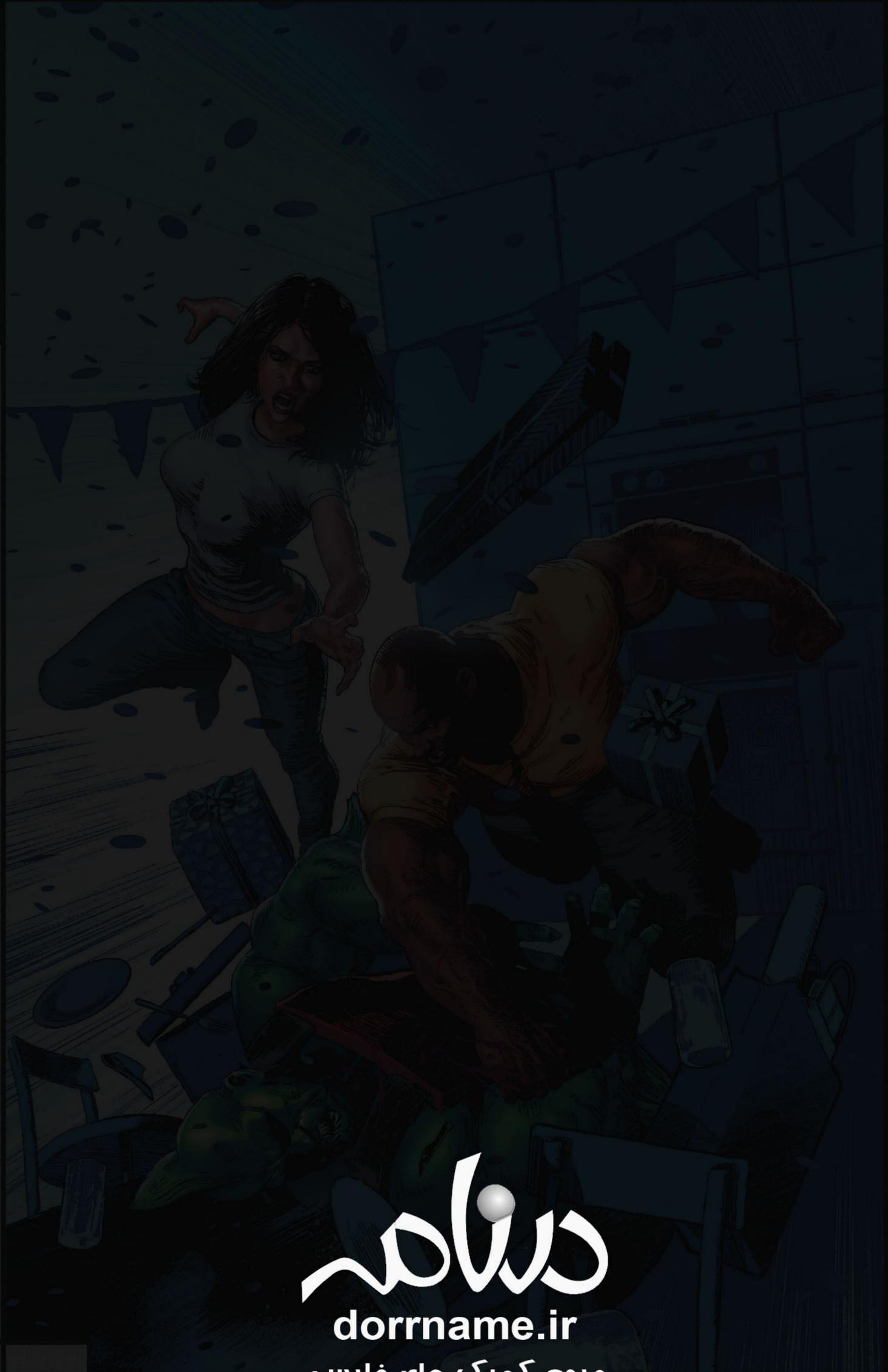
BLIND SPOT

ISSUE #6



# JESSICA JONES BLIND SPOT

ISSUE #6



دورنامه

dorname.ir

مرجع کمیک های فارسی